باشند رقعه ۷۱ فرزند عالیجاه ماجرای ادبی و بی اعتدالیها هدایت کیش پنجابی که بر مزار فائض الانوار
شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار
معروض بارگاه گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار را باین احوال منکر دران مقام رفته
بود کسان خود را تعیین نموده میفرمودند که قتال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار
بحضور میفرستادند ظاهر از رعایت واقعه نگاری برین نیاورد از ینجا گرز بردار شدید تعین کردیم
آن لعین را بسته بیارد ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند مارا در چنین مقدمات روداری هیچ یکی
از فرزندان نیست تا بنابر الله خان دیگران چه رسد رقعه ۷۲ بخط انور در حالت نزع صادر شد
سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت یگانه آمدم و بیگانه میروم
خبر از خود ندارم که کیستم و چه کارهام نفسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند مانگذاری و رعیت
پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خداوند در خانه دارم و روشنائی آن در چشم تاریک خود می بینم
حیات پائدار نیست و از نفس فتنه نشانی پدید آرند و از استقبال توقع مفقود تپ مفارقت کرد و چه
دوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما نزدیکی ست و آن عالیجاه از ان هم نزدیک تر
عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک بهندوستان رسیده
لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه همچو من مضطر که از خداوند تنهائی گزیده در حالت اضطراب است و چون
سیماب بیقرار می فهمند که حساب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و تمرهٔ گناهان همراه می برم نمیدانم که چه
عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بالطاف و رحمت امید قوی ست اما نظر باعمال و افعال
تفکر میگذارد چون از خود گذشتم دیگری کجا اندع هرچه بادا باد ما کشتی در آب انداختیم صیانت
بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرورست که خلق
و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزند زاده بهادر را دعای آخرین گویند وقت رخصت ندیدم انشاء

بانی ناتند بیگم بظاهر اگرچه طول ست لیکن مالک الملک خداست کوتاه اندیشی موقتات جز ناکامی
ثمره ندارد والوداع الوداع الوداع رقعه ۷۳ بنام بادشاهزاده موسوم سلطان محمد بخش که
در وقت آخر حیات در فرمودند فرزند جگر بند من در عالم اختیار هر چند برضای الهی نصیحت کردم و زیاده از
امکان وصایا نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالانکه از همه بیگانه میروم بر
بیضا حتی شما ترحم دارام اما چه قاعده عذاب گناه هر چه کردیم ثمره آن با خود میبرم عجب قدرتست
که آدم تنها و میروم با این قافله تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورد و گذاشت
هر جا نظر میکنم جز خدا منظری آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد
از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب
العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم ست حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر هر ضرور
عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل قبول داشته نشود که مسلمانان
کشته شوند و وبال بر گردن این ناکارده باشد شما را و فرزندان شما را بخدای میسپارم و رخصت
میخواهم حالت اضطرار است بهادر شاه جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک هندوستان
آمده فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات حیات النسا چیزی از روزگار ندیده ملول و حال بیگم بیگم و اند
و پوردی والده شما در بیماری بمن بوده ارادهٔ رفاقت دارد خانه زادان و مردمان حضور هر چند
گندم نمائی جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و با اندازهٔ روا و از کشیده والسلام
رقعه ۷۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده
بهادر فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین فرمان او شد فوجداری کهی جنگل و دو هزار
و دو اسپه و سه اسپه در خلعت و حسن خدمت اضافه مرحمت شده متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ
فیل و جواهر خواهد رسید باید که بیش از پیش ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه بنیج و بن

جواهر انبای ملوکست توجه برگمارند و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند
که ملک رشماست و ماخوذ آفتاب لب بامیم رقعه ۷۵ - فرزندزاده بهادر فرزندان مزاجدان برای
اضافه محلداران واقعه نگاران نمی نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بیجا نماید بلکه اگر دانند خدمت واقعه
نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نماند بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد
صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۷۶ - بنام شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد
اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر مرانی خارج بعرض رسید که هنگام بودن فرزندزاده در فتحپور خبره
سران بر موضع دوهره که جهة مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاختند و بیگم درین باب بدان
بیدار بخت نوشت و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب ما نگاشتند
و سوال و جوابیکه میان هم واقع شده بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷۷ - فرزندزاده بهادر چون
شما تار قلعه بریتی شاه راگ که پیشتر گرفته آید گزارنده آید این مکرر است و از فرزند عالیجاه بنابر
اینکه در سیاق ست گرفته نشد اما فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد رقعه ۷۸ فرزندزاده بهادر برای
دفع امراض ظاهری در دفع مضرت سحر دعای اجابت مقرون ترقب نمایند جمیع فضلا و علما متفق
اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره فاتحه بر آب و آشامیدن آن خیلی سریع الاثر ست
و اگرچه وزن کردن تمام بدن بخیر و باطلا و نقره و مس و غلات و روغن وغیره اجناس معمول ولایت و اهل
اسلام آنجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلیحضرت هم در سالی
دو مرتبه عنصر شریف مبارک را وزن کرده هموزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار
هم در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار باجناس جداگانه که در صدر تسویه یافت عنصر خود را وزن
کرده ایثار میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب و مناسب بیت ضعف و فقر و عجز نادانست
هم دوا و انست + الله شافی الله کافی رقعه ۷۹ - فرزندزاده عزیز سودای غایبانه حیث منصب بادشاهی بدون

۱۲ دوسرے اظهار عتاب مکتوب الیه ۱۲

خدمت دیوانی رسایه ایات عالیات نمیشود و فرزند عالیجاه این قسم نمیکنند بحضور فرستند بانو کرخود
کنند این سنت فیروز جنگ نصرت جنگ ست آن نور الابصار را این کار چه کار رباعی دوران بقا
چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی درشت و زیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن روزگار
و بر ما بگذشت + آینده چنین بعمل نیاید رقعه ۸۰ - فرزند زاده بهادر من درین زمان قحط الرجال و النساء
کارها باستقلال طلب باید کرد نگفت و شنید مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت
و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان رقعه ۸۱ - فرزند زاده بهادر من میان خانعالم
مرتضی الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت ست رای دلیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد
و در تالیف دل نصرت جنگ کوشیده نیابت الوه بدیوان خیر مقرر نمایند و بر امیر سامانی فدا خان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ - فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروز مند باشد قلعه تر کند
و نول کند را از استقبال ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار بسزا و آفرین
بسیار آفرین بسیار و شمشیر خان شما هم مدد رستی ست کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را بشمشیر گذشت
موسوم کردم کی را گرفتن و دیگر را دعوی کردن حاصل چه حرص بیت المال عالمگیر است بیت کاسه چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ - فرزند زاده بهادر دلجوئی لشکریان جزا عظم فیروز
آنسعادت نهاد عالی نژاد و بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم مصروف دارند که
در قلمرو هندوستان این پارچه نان عطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان است هر چه بیاس تفصیل
بران ایجاد و ایراد توان نمود شاهنامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک رقام خواهند کشید
و بر صفحه اوراق روزگار ابدالآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر محله همراهان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ در هنگله

وبان رام جنگی وجزائر وگرمتال و شتران گجنال و سواران با یراق و اسپان و فیلان با گستوانهای
یراق و دیگر لوازمه طنطراق نقد رباید بلکه بنا بر ملاحظه شد چنانچه اکثری از آن بسرکار والا و شما که
مضاعف ادی باید چرا از رها ضائع میکنید و بی مصرف صرف میفرمائید آنچه در کار بود دستش ضرور
و دیگر همه خود سازیست رقعه ۸۵ - فرزندزاده بهادر عرضداشت العینه از نظر گذشت از دو حال
خالی نیست یا رایجالوه و اکبرآباد رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه صواب باشد
بنگارند رقعه ۸۶ - فرزندزاده بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت می نویسند که باقبال
اتصال این بقربها و شوابسته تا باید چه رسد همگی بمیامن اقبال بهمال یزدمتعال نوشته باشند که
خلق الانسان ضعیفا واقع شده است از خداوند خلاف دشمن و دوست + که دل هر دو در تصرف
اوست رقعه ۸۷ - بنام محمد عظیم الدین پسر معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم و قدیم
بعضی کارهای کلی در پیش است و شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش باید که نظر بر کارهای سرکار والا و شوق
کرده بمجرد صدور فرمان مرشد قلی خان را بنیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی روانه
حضور بحضور شود بل اگر پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب باطاعت است رقعه ۸۸ فرزند
زاده عظیم همچو من غافل از خدای کریم ظلم برحق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه ابنای ملوک
را ارتکاب آن بسیار بد مسائل حقیقة الموت حق والبعث حق والصراط حق والجزا حق بالسر و
الخفی همواره منظور نظر باید داشت و هر ساعت خود را از رفتنیها باید شمرد و تا نونهال مراد از خاک
انتظار خیزد و گلهای متمنیات از صرصر آه مظلومان بریزد این سودای خاص از کجا آموختید
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ ازین سودا بردارند یا خود شما را بهتر از دیگران
میدانستیم و شدنی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ - فرزندزاده عظیم القدر
ایشان که در باب تنخواه پرگنه شنکرپور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد

کہ این قسم خیر خواہی از چہ راہ بخاطر گذشتہ اگر شاہ عالیجاہ استدعای مطلب از آن فرزند زادہ کردہ اند
مضائقہ ندارد والا سر چنین خیالہای خام در گذرند کہ اخلاص و دوستی نمی فزاید بل آشوب پندارد
غرور را شاید رقعہ ۹۰ - فرزند زادہ عظیم اگرچہ احداث تاڑی محال سری بدروز راندوزی دارد
لیکن معنی این محال مفہوم نمیشود کہ کدام مفتی مفت خور فتوی دادہ این قسم صلاح اندیشان خانمان برانداز
را دشمن جانی و مالی و بدخواہ حالی و مآلی دانند و شکر نعمت حق سبحانہ تعالی بجا آرند کہ صوبہ زرخیز و زر
ریز و ہمہ چیز ارزان و فراوان عطا کردہ رعیت پروری را سرمایہ دولت دنیوی و اخروی شمارند
رقعہ ۹۱ - بنام امیر الامرا شایستہ خان صوبہ دار اکبر آباد یار وفادار خجستہ اطوار در حفظ ایزد
متعال بودہ مشتاق داند روز تحریر کہ شنبہ بستم ربیع الاول حال ست شجاع ہزیمت روزی بلشکر
ظفر اثر کہ در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین حضرت عز اسمہ بود مقابلہ نمودہ سزای کردار
ناہنجار در کنار تمام ادبار خویش دیدہ بیت از دست و زبان کہ بر آید + کز عہدہ شکرش بدر آید
تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشتہ خواہد شد حسونت سنگھ نامرد از جنگ پشت کہ نزد غنیم
آمدہ منزل کردیم گریختہ بطرف اکبر آباد رفت ظاہر الوطن خود بر دو خسر الدنیا والآخرة ذلک ہو الخسران
المبین باید کہ آن عضد الخلافہ بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی بتقدیم
رسانیدہ بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبہ متعلقہ او قرار واقع پردازد بالفعل فرزند
بجان پیوند محمد سلطان بہادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب باکبر آبادی آئیم
رقعہ ۹۲ - بنام عمدة الملک مدار المہام اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشی گیری
دوم بصدر الدین محمد خان صفوی مقرر شدہ حالا او را باید طلبید و برین عطیہ آگہی بخشید و تا
آمدن او آن مزاجداران را ازین دفتر ہم خبر باید گرفت کہ محرران بشوم طبعی مجال تلبیس نیابند و اہل مطلب
نیز از انسداد کار تصدیع نکشند ریاعی ہر کس بضمیر خود صفا خواہد داد + آئینہ خویش را جلا خواہد داد

هر جا که شکسته بود دستش گیر + بشنو که همین کاسهٔ صدا خواهد داد + فدوی بخانجهان بهادر بنویسند
سوداگران اسپان غیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح ست الظلم ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور
نداشت و یاد میت که قریب تر از شهرگ دست چرا گذاشت از سخط الهی و غضب بادشاهی بترسد
و آنها را رضامند کند بیت حلم حق با تو مواسا کند + چونکه از حد بگذرد رسوا کند + در خانهٔ خود دیوان
کرده می نشیند ع چند گوئی خانه و این خوان من + آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده بطلبد نگین
زمرد با و مرحمت شود لیکن تمام خطابش نمیکند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کنده و متفرق کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود + خطی بر نوشته که این نیز بگذرد + فقیر یکی امروز روح الله خان
آورده بود دیدم بطور اجلاف نشیده سلاف چنین کس پند بیان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را نمی دیده باشید گفتم با دنیاداران غرق عصیان اگر
لحظه هم بدیدن فقرای صاحب کمال مشغول بحق نشوم حال چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای
آنست که درویشان حال بر روش بزرگان راضی نمانده اند چون ایشان را ببینید کور باطن
شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده است استغنا بوجه
الله تعالی العظیم و اتقا لالرتبة الکریم هر جا که باشد اختیار دارد و بعد ازین یاد خود را از ملاقات بیازارد و تلطیف
آنچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ - آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استغفار این کار کرده بود
از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجیده حیله سازی و کارپردازی
نفس اماره بود الا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس از دست رهاست این کی مرده است + از غم بی آلتی
افسرده است + الحمد لله که از دو از مکر او راضی نیستم سیما بنقصان راضی بودن از نفس آن فدوی
اخلاص از فقرای کرام است اختصاص دعای خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنند خود هم
سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا

واحشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین رقعه ۹۴ - حسب التماس آن فدوی که علیقلی
خان بحال شده در دو شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کنند دوم آنکه بر احدی
ظلم نرود و دهی ویران نگردد سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و ازامن
پر سازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب
قبول کند بعمل آرد و نی باشد سند دهد والا خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود
هر کرا امیر ناحیه میکردند عهدنامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر در نگاه ندارد تا مردم بی تکلف
احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا دارد سوم آنکه مرکوب
اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت
خود نماید احیاناً اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم یا سه درم بگیرد زیاده ازین
ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فصل قضایا یا رعایت قبیله دار و آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط
بسیار در کتب سیر و تواریخ مرقوم ست تا که پیروی نمائیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم
والسلام علی اهل التکریم رقعه ۹۵ - آن فدوی منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان
یافته امروز برای رخصت بیارد تا از داعیه صواب اکبر ابتر که بامید امداد ایرانی غول بیابانی در هرات
قریب قندهار مقیم شده باشاره والی نیجا بطرفی نمیرود و انتظار قضیه نامرضیه می کشد فرموده
نظم نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت یا کاسه پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا + ترا بشکند
بیشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک پسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد معز الدین بهادر را
داشتن در ملتان با سامان سرکار تا انفصال مقدمه یعنی رفتن این فانی در اضی بودن بصالح
و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران صاحب داعیه که با فروختن نائره قتال
دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بندامت داده یکی از انجمله داراشکوه بوده

اگر نصائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما عرض آدمی را میگزارد
که ذی چند باسایش آرد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاولی والآخرة والسلام
رقعه ۹۶ - فرد فرستاده امجد خان ملتفت بی اعتدالیهای نواسهای امیر الامرا پسر محمد مظفر بخشی پیش
آن قدوی فرستاده بمحمد یار خان همچو من از خدا غافل حسب الحکم در باب قید نمودن مفسدان دار
الخلافت آینده تغافل نکردن درچنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت دینی ست بر نگارد و فرمان
هم میفرستم اگرچه درکار نیست فرد چشمی دارد و عالمی در نظر ست + دیگر چه معلم و کتابت باید + از نوشته
عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چه کسی فرستاده چه معنی دارد
با آنکه افراد و قلاع پیش او و میرسد عجب که این مقدمه بعرض نرسانیده شاید که دماغ یاری نداده شد
اگر درکار پارسائی نیست چرا در مقدمات بادشاهی که نمونه معاملات درگاه الهی ست دری آید
یاد می نویسد که این بدعت خانگی را که در راه چیده است ابر دارد و الا برداشته خواهد شد
استغفر الله ربی من کل ذنب اتوب الیه بیت بس کنیم وزیر کانرا این بس است + بانگ زد کردم
اگر ره کس ست + انگشتری نگین زمرد که شب برای قلیچ خان طلاء شده ساده است اکنون
چنین بخاطر میرسد که خطاب او چنین قلیچ خان ست بدار و خانه جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام
خطاب دکنده بخان مذکور رساند رقعه ۹۷ - خلیلکه روح الله خان بآن قدوی فرستاده بود
بالطوار بمطالعه درآمده امورات تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بفرستد و استدعای بجائی کمی
عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن چون خان مذکور
بر سرکار ست عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از دکار دست بسته
بگیر و تا این عایت گرانی نکند و کاریکه بجائی رادو لیپ درخواست کرده اگر پیش از رسیدن دراو
این قلعه چرا میگرفت در جلد و آن چنین رعایت جا داشت حالانکه خود رسیده دلیپ را چه رساند

مگر بخاطر او یا نفضل محض رقعه ۹۸ - امیرخان را سال ذی الی نذر بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضایع
برآمد بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه درکار نیست فرد حرص قانع نیست بیدل در
اسباب معاش + انچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست + رقعه ۹۹ - آن فدوی را عزها آنکه امتحان
درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی همواره نیست + آن فدوی بدیوان
دارالسلطنة لاهور که برادر اوست بنویسید که اموال آن مهر دریجه و کدتمام که نفیر و قطمیر و دانی در
بلکه پرکاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خارج نیز تقیید هر پیه تمامتر خبر گرفته و از تیغه و لحقه بایسد
و بیم استفسار کرده هرچه باید در قید خود آرد که این چه بود چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا
فساد رعایای افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او بهر پاس
خاطرش این معصیت برخود گرفته بودیم اکنون چرا باز گیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم
مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعه ۱۰۰ - محمد خان را صد اضافه مرحمت شده آن فدوی بخشی الملک
حکم رساند که در دیوان تسلیمات بگماند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت کرم خان
هرچه کرد نیست خواهد کرد رقعه ۱۰۱ - سرپیچ یمینی بپسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رسانند
که دوسه باقیمت مناسب آخر زر بنظر گذراند اگرچه ضابطه نیست هیچ بشخصیکه از چهار هزاری منصب
کم داشته باشد عنایت شود اما چون طفل ست برای دلخوشی و چنین عطا مضائقه ندارد داخلی حضرت
بپسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسد و بزرگ شد آن بستن آن نهی فرمود رقعه ۱۰۲
فدوی درگاه حسین علیخان با فرزندزاده معزالدین بهادر بهمزدگی نمود و بی اجازت برخاست
چنانچه شاهزاده گلاو نوشته کسی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت کند تحمل
بسیار مردار بیقدر + کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود + اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا رقعه ۱۰۳ - نشانیکه فرزند ارجمند بآن فدوی خلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه درآمد

برائے تتمہ جاگیر خجستہ اختر کہ بسیار دوست میدارند استدعا کردہ اند محال تجویز باید کرد و بہ تسلی
چیزی بایشان نوشت رقعہ ۱۰۴۔ آن فدوی بخاطر خود بسجد کہ رخصت فتح اللہ خان کہ
خوب نباشد اول نیکہ صاحب او سست دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیادہ گویا روح اللہ
خان ہمراہ دادہ بودیم با خان مذکور ہمچو سلوک میکرد کہ گویا او متعینہ اوست با وجود آدمیت
او و کم منصبے و جمعیت خود و تا کہ حضور در باب طاعت با خان مسطور چنان حرفہائے تلخ و تند
میگفت کہ او پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس کہ سہ ہزاری شدہ و خطاب بہادری یافتہ
بجائے و در دست رد و یا مثل شاہ بہادر با خبر و ہوشیار باشد نیز باید دید کہ چہ خواہد کرد اگر جا
آن مخلص از زین مراتب جمع باشد چہ مضائقہ و الا بودن او در رکاب ولی رقعہ ۱۰۵۔ فدوی با
اخلاص زائی محمد اخلاص عنایت اللہ خان عرض نمود کہ معین پور خلافت مقرر ضرور اند و طلب سپاہ بسیار
شدہ جائیکہ اینقدر مناصب نامناسب بمواجب بموجب بدون ملاحظہ لیاقت مردم مقرر شود اینہمہ
انعامات و رعایت بجا بظہور رسد چرا نباشد حافظ قرآن اند و فاضل بقرآن لا تبذر تبذیرا ہم یاوند از تقسیم
این گاہی سہواً ہم نمیخوانند بیت چشم باز و گوش باز و این دل بکا + حیرہ ام در چشم بندی خدا + دیوان ہم
مجہول ست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز نمود اسلم خان بدنیت رقعہ ۱۰۶۔ با اخلاص
ابو الوفا عرض کرد کہ اسباب جا نماز خانہ مستعمل و فرسودہ شد دیگر کارخانجات تیار باشد و ہمین کار
تیار و آشتی مندرس شود از مسلمانی بعید ست بخانسامان رود حکم رساند کہ ہر چہ درکار
باشد باظہار داروغہ سرانجام نماید ع حیف صد حیف کہ ما دیر خبردار شدیم رقعہ ۱۰۷۔ فقیر شبینہ
بہرہ از علم ندارد و زاہد خشک معلوم میشود کہ این ہم بریا باشد و اکثر اقوال و افعال و کیلی را
در فتوح استخلاف شرع بود خلیفہ وقت امین بیت المال ست ہر چہ بکسی دہد بر حلال ست
اگر از محصول چندہ کہ بفتوائے علمای ملت و مشورت امرای شرع دلیل برای خود اختیار نمودہ آنرا

صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز حلال خاصه بر ریش بے پر و بال چه طور حرام تو انگفت و چشم
بپرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول خود کند و الا آنچه مبتدعان را که زخود چیزی
نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه سست مذهبان و مبتدعان را در مجلس راه
نمی داد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الهدی والتسلیم رقعه فدوی
با اخلاص گلشن فتح الله خان بالحال نوشته اند ما وقت رخصت خان مذکور نشنیدیم که صحبت این فضول با
پادشاهزاده برآرخواهد کرد اما چه کنیم ما را بطور ما نمیگذارند و در ادای مطلب خود ابرام میکنند بار پانصدی
ذات فتح الله خان و سه صد سوار تا میان کم باید کرد و سیاهه کمی یا برطرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم
داد حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که نمک حلالی همین معنی دارد که مرشدزاده را از خود آزرده کند
و بالقای منت خدمت فروشی که وضع سفله روان نه رسم مردان جان بناموس داست
همین پیروی نعمت را سر اگران نباید بایستی باین وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی و التماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوبست این اشاره در حق او بدهد و بپادشاهزاده
عرضداشت کند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود اما ذکر بنتای شیطان همتا ضرور
بخان فیروز جنگ برآسزای آن سزاوار سر جنگ تاکید نویسد که پیش از دست برد دست جسارتش
بتدوع مرد آخر بین مبارک بندد ایست رقعه ۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و
چنانچه باید از عهده آن برنیامد ناکرده کار است و بیهوده گفتار تعلیم باید کرد و یکی مراتب متعینه باید نمود
اگرچه من بیت طلبم ع پیرم و گشته گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است
و مردم آن شهر را بجان آورده اگر سر عافیت او میخارد یا ملک را بی ملک دیده مراتب و بخشی نویسند
بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا یکی منصب هوش آن بیهوش فرود آید فردا باید نوشت
یعنے منصب سے کھٹا دیں تاکہ اپنے ہوش میں آجائے ۱۲

فرق خزانه چوب است + بیرون نهند چون قدم بکردی زراه + زبردست خان سپاهی است و در کار بادشاهی
از پدر در دار السلطنه لاهور عمل خود کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اما کن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بزنگار و خلعت مهربانی برای او علیحده بکنانید که مزید خوشدلی کند
کار بیش + رقعه ۱۱۱ - قدوی باخلاص کام بخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و استدعا نموده باهم
صفا و اوع و نیاز متاعیست که از روی نیاز اهی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر برتاله مامور شده حسب الحکمی در باب
دستگیر کردن زمیندار او باید نوشت و تاکید زود رفتن خان مذکور بر سرش در نیوقت که آن سیه بخت
غرور خیره سری از راهبری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بزودی ترقیم نمود غالب که برود باید
تو آن بی راه روم مسلم آزار را پابند مکافات کند استغفر الله او چه کند هر چه میکند حق میکند و بجزای کردار
رساند رقعه ۱۱۲ - آن قدوی فردا بخانه خود برود و گلدسته تفنگ بدست آرد و مردم چوکی امروز بچه از سار
و چه غیر آن که همراه او خواهند بود و در استرضای خاطر او کوشیده سر در پی سر در خواهند فرود
چون از دوگشتی همه چیز از تو گشت رقعه ۱۱۳ - قدوی درگاه عالیجاه آمده از محمد کام بخش برای استقبال
باید رفت و بامر اکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ - قدوی درگاه مخلص خان
بیارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال باید پرسید این مردم غنیمت اند سلیقه
عرض و اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد جای آنست که جوهر دیانت و فروتی چنانچه باید دار خدا
شفا دهد و پسر تن امروز نیامده کجاست و در چه کار او را بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند
سپیار حفظ کرده بود نشود که فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح قلعه جنجی که بادشاهزاده محمد
کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن قدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دانستن آن
قدوی دست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی
اگر گرفتن رانای بیجاپور کشایش قلعه از و تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کهنه عمل است

بدنیست باشد رقعه ۱۱ - فدوی درگاه فردا ملازمت بادشاهزاده عالم بهادر مقرر است بخشی الملک
و مردم دیگر را با فوج خود بابر آ استقبال او بدرفت و بآئین گزین آورده چشم ما روشن ساخت بیت خوشا
وقتی و خرم روزگارے + که یابے برخوردار از وصل یارے + رقعه ۱۲ فدوی با اخلاص و سخط دیوان بر عرضی
که عین بادکار نیست این علت را از میان باید برداشت معتبری عنایت الله خان کفایت میکند یا اقتضا
احسب المسطور هم بر پروانه زاید است قولی ست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود و هر که آمد
بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال قضیه ماضی در دیگر مردم کشمیر نمیشود
کمی معلوم ع کلوخ انداز را پاداش سنگ ست + الحمد لله که چنین فتح شده دار الامارت مرد دگر بخت گرفتش
هم چندان کار نبود اما باغماض کهنه عملان از دست افتاد چندی دیگر دکان سر و شدنی شان گرم
ماند آنها باید گفت که بخورید دنیا را پیش از آنکه شما را بخورد رقعه ۱۳ فدوی بارگاه این قدر
تنگ گرفتن یار علی بیگ خود را از چه راه راست نمی این امر در شرح نیامده و مرتبه ولایت خود
دارد و چرا بر کلوا و اشتر بوعمل نمیکند و ما را و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
باشد اما او هم چه کند که این هم باختیار خود نیست شعر بخت و دولت بزور بازو نیست + تا نه بخشد خدای
بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقع دولت خانه دار الخلافت
از آراستگی اشجار و پیرایش اثمار و صفای آبگینه ها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه بغرط
بود تا ایام اقامت دار الخلافت این مسافر نیز برایها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود در
در تربیت و شادمانی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا می باید هر روز یکبار خود رفت و کما ینبغی
مقید ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک
و صاحب آباد و اعزآباد و نوربازی و سرندباری که تعلق مشیره عزیز القدر دارد
و غیر بالقید اشجار و انهار از وقت بیرون آمدن این رفتنی تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده

بزنگار دل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش
بسیار میکنند و نیز از نقلات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقایق باحسن وجوه معلوم شود زیاده
صورت شکست و ریخت بر آن ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر لهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآه ثم آه ثم آه + رباعی افسوس که عمر رفت و هوشیاری نیست
دردا که امید خویشتن داری نیست + گفتم که چو بیدار شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست
قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این بندهای باید داد و تقاضای قضاة رجوع کرد تا
تا موافق شریعت غرا فیصل وجیعت و میل بر کسی نرود الحمد لله قاضی ماستدین ست صالح و متقی چشم
براین آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد و ارضوا بحکم القاضی شجاعت خان ناظم
صوبهٔ احمد آباد باضافهٔ هزاری و هزار سوار سرفراز شده باید نوشت فردا نیقدر ها که دیده جزو
کار کلی هنوز در قدرست + اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی ست و در تنبیه مفسدان
و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبهٔ بلند تر ازین
مرتقی خواهد گشت نظم زبان این راجهان یاوه نیست + حقیقت زین زبان افتاده نیست + هر کرا
تردد و آبله ترست + استخوانش خردتر خواهد شکست + رقعهٔ شجاعت خان درگذشت انا لله
و انا الیه راجعون آدم کاروان بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز
باید کرد و سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه الرشاد درین مقدمه بهتر از
خیر اندیش خان دیگر کسی نیست اما میگویند که چشمانش از کار رفته باری او را یا دیگری را مقرر نمایند و صیق
الله خان بدنامیست مقدم را ابراهیم خان و کشمیه بان حفظ الله خان خوب نوشته و بال اندیشی داخل
ندارد بیت [illegible] + در باب دیداری تحقیق

حق از دست دادن چه معنی دارد و از ینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید
کرد که بیک تار و انکار مقدمه تمام نکند و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جمع
غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بودند در نیوقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است
خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود و هزار سوار از تابینان او کم باید کرد
وکیل هم چشم نمائی نمود حلم ما کارها برهم میکند حق است ع راست نایدخواهگی بر بندگی رقعه ۱۲۰ روح
الله خان درخواست مسعود را احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سرشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدست ضبط
شده دریافته بعرض رساند آنچه خالصه مقرر شود برای امین و کروری تعین نماید و آنچه جاگیر و اسه
باید پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت
و سزاولی تعین نمود که بلیداران ماخزانه باو برسانند و نشان فرزند بهادر که بخان مذکور نوشته اند
حواله وکیل باید کرد یا در خط خود منظوری نموده باید فرستاد بل حرف اخیر بهتر این مرد از ان جماعت
نیست که همیشه بیکطور سلوک داشته باشد اینهمه فرستی برای آوردن مطلب خود بود از درون هم
شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چسپان بیگانه کی شود خویش
هرچند جامه ننگ سگ جزو بدن نگردد رقعه ۱۲۱ - ذوالفقار خان ظاهرا سزاولان برای آوردن
توپخانه تعین ساخته روح الله خان را در عین کار متردد نموده اگرچه آنهم کار بادشاهی است اما بخان مذکور
بزرگاه و که بفتح قلعه توپها را بکار دارد و ناصورت گرفتن این کار سزاولی آنها معتبر نشمارد و طرح
قلعه مورچال فرستاده او بنظر درآمد نمیکه برای مورچال مقرر کرده است خوب است و بچندین وجوه
بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم می شود که آنطرف ظاهرا زمین سنگلاخ
باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها

تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بزودی این عقیده کشائش یابد فرمان هم درین
باره بفرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید بنویسیم بیت باید ها چنین شاخ شاخ + بداریم چشم
کشائش فراخ + استغفر الله استغفر الله رقعه ۱۲۲ - انا فراد فرستاده سوانح نگار لشکر فرزندزاده
معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیک نمودن و رشدن غنیم بشرب خمر مشغول اند و خود سوای تکرر
کسانرا بتنبیه آنها فرستاده بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده
باتباع محرز و ممتنع نمیگردد درین نوع قصد صریح دارد از آنجا که سوانح نگاران برای اغراض نفسانی
چیزها بسیار بر خانه زادان تربیت کرده تامی بندند باید که آن فدوی بدیوان بزنگار رود که همه مراتب
را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ - بفتح الله خان بنویسد که حسن خدمت مفصل
از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل
نکند و بازرده کردن سرگروه ما را سرگردان نماید رقعه ۱۲۴ - بستند خان فردیکه شهر خرابی جاگیر
خود بیجاپوری و زدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس مامور شدن معمور خان بگوشمالی آن گروه
شقاوت نشان کرده استحسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیار است خلف الصدق
خود را با جمعیت شایسته بانطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ - سید سعد الله بکر رخطوط بما فرستاده و
اظهار چیزها بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را تغیر باید کرد خلف حکیم اشرف متوفی را
خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه قوت دل بخشید بسید باید نوشت که بعد ازین در
مقدمات اهل خدمات که بفتوای آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالم
دخل نموده باشند هرچند این طائفه بر غیر ظالم نباشد بر نفس خود ظالم است در هر دو حق مستدعی
بودن خود بدعای موت فی الله والمنوده اند حق است فی هذا الموت حیات این نیازمند درگاه
بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی

بالصالحین در دارد و در معنی قبل لقایة الانبیاء والاولیاء اجمعین صورتها بجامی آرد اگرچه فضلا
حضور زکات عمده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود نگارد والسلام
رقعه ۱۲۶ - تیر رسیدن بیاقوت و بعد تحقیق نشاندن بدبخت کو که محمد کام بخش خود آن فدوی را
معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردن بادشاهزاده نادان ضرور بود کریم و بر سر آن سبب
القرین آنچه آوردنی بود آوردیم و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا فرد صحبت سفله چو انگشت
نماید نقصان + گرم سوزد بدن و سر کند جامه سیاه + بشومی هم صحبتی او بادشاهزاده هم گمراه
اند چند چیله اگر دخیمه اش به تیاقداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ - خانجهان
بهادر باین چستی اول مثل کهنه عالان درین هم سستی پیش گرفت هرگاه از حضور تاکید شدید
خواست که تلافی مافات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاصی است چون نباشد که بدتر ازین
عمل زشت عمل دیگر نیست ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار چیزی برای تسلی او باید نوشت
و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم واشود و تنبیه پیدا گردد اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی
اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک کی بطور خود میگزارد کاین کس گوش بحق و حقیقت دارد
الهی زبند نفس بهان ما را و تبعیت او میران نظم مهربانی دید و آن لطف نخست + آنکه کردی
گمرهان را باز جست + هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو + رقعه ۱۲۸
امیر الامرا درگذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود انا لله وانا الیه راجعون مطالبه هم دار دیوان
بیوتات آن صوبه برای ضبط اموال باید نوشت که بتقیید تمام بضبط آرند و از مردم او بزور گرفتگی
هر قسم که میسر آید مبلغهای بادشاهی بگیرند و دیوان مرحوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
کرده خواهد شد و حقیقت اسپران معفور بعرض باید رسانید بدیگری هم درین باب گفته ایم اما بگمان
روایت قبیله دار او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بر وجه مرضیه خود برآستی

و تندرستی ظاهر خواهد کرد و امان الله خان هم برای این کار بدنیست متعین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هم هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹
این کار بیوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوبست اما سپاهی ست حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آن قدر هر چه منکشف باشد عرض نماید برای دیوانی بر آن پور شخصی دیانتدار مطلوبست
الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ اکرم خان هر چه کارست با وجود اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف
از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود +
اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما پیشتر وکیل نشانرا گفت که
بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد علیخان ضابطه است و خالی از تدین
هم نیست این کار را اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بپرسد مقدمه که
بر فضل علیخان گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قولنا نشان داده باش تعین
باید کرد خان بهادر حمید چه طور ست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما
زانجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی جاها احکام موافق الوقت بغلبه
نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که نیت خود بخیر ست شاید که گیرد انما الاعمال
بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبد الرحیم رحلت کرد دیندار
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم
خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این را به از طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی
کش فرمودیم که در سرکار والا هم سه چار همین طرح و نام تیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض
کرد که تا آنها تیار شوند این تیار محضر در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او
معروض دارد یا عنایت الله خان بگوید که او عرض نماید یا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

خانجهان بهادر درگذشت انا للہ و انا الیہ راجعون سبحان اللہ آدمی چه قدر غافل ست تا کجا بر دلیب
درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی آن میکرد و آری کار نفس بدتر ازین ست نظم
کشتن این کار عقل و هوش نیست + تیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و در کشید + معده
اش نعره زنان هل من مزید + دوزخست این نفس و زخ اژدهاست + گر بدریا ها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش این خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل را اندر
آیند اندران خوار و خجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مر او را این ندا + سیر گشتی
سیر گویدنی هنوز + نیست آتش نیست تابش اینت سوز + چون قدم بر کو نهاد از لامکان + آنگه او ساکن
شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخست این نفس ما + طمع کل دارد همیشه جزو ها + این قدم حق
را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف + تا بسوزن بر کنم
این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم
الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه بنصرت جنگ آن مزاحمان فرستاده بود و بمطالعه در آمد برای
داؤد خان نوشته است و در و اظهار خدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت و تا
فتح قلعه امید وار داشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود و میان خود امکان
ندارد و دیگر برای مصالح قلعه گیری به تربیت خان حکم رساند که هرچه ضروری باشد بفرستد و قلعه
دار آنطرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و رام جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ
برساند الحکم للہ الواحد القهار و یفعل اللہ ما یشاء رقعه ۱۳۶ از خریطه سپهدار خان واضح شد که
بی مهابت بسنز رسید الحمد للہ علی ذلک هزاری ذات هزار سوار تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر
و اسپ و فیل رسال باید کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و او را ازین مژده سرفراز ساخت و وکیل را
هم اگر در حاضر باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زر نسبت آفرین زاده بهادر برآورده ایم و

زنجیر از ان میان خوش کرده حوالهٔ وکیل ایشان نماید و اسپ خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شد
جواهر خان خبر گیرد رقعه ۱۳۸ - سوانح نگار روز بدست در باب سید مبارک چیزها نوشته اند اصلی دارد ما
ندارد و خود را در اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبرآباد
خوب سرانجام شده است گوپال سنگه را هم در باب عاقبت او باید نوشت و بجان نگه در تسلی نامه قلمی ساخت
چنان تا بجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ - هنگامه که باهتمام خان مردم گذشت از غفلت همین مردم
ست رو نباید داد دل نشست و کمر آنها بچوبی باید شکست همچو آدم متدین خبردار کجا هم میر سیاسان
را چنان فریب کرده اصطبل را نخوی ونق داده بود که گفتن راست نمی آید اللهم اغفر وارحمه انت خیر الراحمین
سیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد مساعدت هم مرحمت شده محل انتظار نمانده والا هم فالا
رقعه ۱۴۰ - همین پور خلافت برای اضافه پسر چارمین نوشته اند ظاهرا سواران فیع القدر زیاده اند برابر
باید کرد و افزونی ذات خورد و بر بزرگ صورت نمی بندد بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت توانکرد
میان صفوی خان و هندو صحبت برابر نیست هذان خصمان اختصموا فی ربهم الآیة تهدیدی بهندو باید
نوشت رقعه ۱۴۱ - روح الله خان بان وضع زرها ادا کرد این مشرف الدار میخواهد باین رشوت جرمانه
هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعدادی آن نباشد وکیل را
نشانده همین وقت مبلغ بادشاهی بگیرد و اشرفیهای ما را نصیب امین پای باقی نکند اعلی حضرت بطلب
تراه برای جرمانه تقیید بسیار میکردند فوراً چلیپای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بعرض وصول
می آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه منصب وزارت سرفرازی نداشت و غسلخانه
نشانده اشرفیها گرفته بودند خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم با او تعلق داشت
بدشنه دارند او را دلمزار و کمر بست آنحضرت برادرانه مهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفائی
داروغه را از خان مذکور دوله ها دادند رقعه ۱۴۲ - پیشکار صدر الصدور مستحقین را کمر بحضور می آرد مگر عرضی

درمیان وارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه منکباشی
که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه پیچ مرضع سونجان مذکور باید گفت یا آنکه
عمرے در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته اینقدر نمیداند که این جماعت درین عرصه مستند
که چنین عنایت درباره ایشان بظهور رسد چیفه مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتائید اما آینده در حق منکباشان چنین عرض نخواهد
کرد و اگر کسے کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود
بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرفراز و
دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت ست زر یکه برای احشام قلعجات
گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روے حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکند او را خود
برای همین مقرر نموده شد این جماعت بغرض نفسانی کارهاے عمده بادشاهی برهم میکنند و روے خود
سیاه نموده در تحریر اخبار تجاوز نمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ نگاهداشتن چه سودی خان
از چه راه است اگر از اول خبر شود هرگز تا اینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برآورده ببرهان الله خان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد و اظهار و تشکر سونجان مذکور حسب الحکمی تهدید باید نوشت که این
صورت چرا باین معنی بوقوع آمد و بچه رو مآل کار مد نظر نداشت طلب احشام که نخواهد رسید و غله قلعجات
نخواهد بود و نوکران برانا مردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا خواهند آمد قابو چیان اگر طلب گرفته سرگرم
کار مانند غنیمت دیده ایم که بی این خیال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارهاے دینی نعمت
که فی الحقیقت کار خداست برهم نمودن بزندگی و در روزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن
تقویت کفار خسروان مآل ست آیین کدام مومن نمک حلال ست بهر حال فیض وصول طلب از تمامی
احشام گرفته بفرستند و در صورت خلاف آن سزاے خائنان و معاونان بیدینان بر خود لازم دانند

ان اللہ لا یہدی کید الخائنین رقعہ ۱۴۷ امین دست بدستی مجوز عنایت اللہ خان کہ از حضور مقرر
شدہ رفتہ بود چہ کردہ ع ہر چیز کہ در کان نمک رفت نمک شد + قوت مقاومت ہم بودہ چہ کند
ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاستہ نیامد اگر تنخواہ نمیدادند آمدن خود میدادند یا ہم از طرف خود تا
نبویسد رقعہ ۱۴۸ مہابت خان حیدرآبادی ظاہرا در لاہور درگذشت وغیر از نبیرہ کہ پدرش بحضور
پدر رجلت کردہ ورثہ دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بزنگار دکہ اموال و نہو شیاری و دیانتداری
تمام ضبط نماید کہ بیت المال حق عباد است خلیفہ امین نوکران گماشتہای خلیفہ اند بہ مستحقین و ضعفا
دیگران را در ان نصیبہ چہ حساب رقعہ ۱۴۹ امر حمت خان امروز لباس فاخرہ پوشیدہ بحضور آمدہ بود
و دامن جامہ آنقدر دراز داشت کہ بنظر می آید ہجرم خان فرمودیم کہ دو گرہ از دامن آن کوتہ
عقل در کند آن قدر باو بگوید کہ دامن بدستور یکہ در حضور مقرر است ہمانقدر داشتہ باشد و الا دو
غلطی نہ نگذارد و مرد را باید کہ الفت با لباس سادہ و پرکار داشتہ باشد زینت تکلف خاصہ زنانست
و بہانہای زید و حرفہای دیگر ہم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعہ ۱۵۰
اکہ پان نمیخورم این کارخانہ ہمرنگی دیگر گرفت و آبدارخانہ ہم آب و تاب نیست ہوشیاری و چرب دستی داعیا
آنست کہ ہمہ وقت ہمہ جا کارخانجات عہدہ خود بیوزک آراستہ دارند تا وقت کار مجرائی آنہا ظاہر شود
و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع آنہا بر ما ہویدا گردد و ہمہ مردم بینندگان شان دولت خداداد ما معلوم
کنند در دنق و شکوہ او معائنہ نمودہ ناتوان بنیان بیت گردند ہیہات ہیہات دعوی فقر و این ہمہ مباہات
حقا کہ بحساب ناصواب رب الارباب عاقل خان جواب حسب الحکم کہ در باب بنا نمودن قلعہ و الخلافت
مہابت خان صادر شدہ جواب نوشتہ نوکر ہمچو باید الشکر للہ و المنۃ رقعہ ۱۵۱ فدوی درگاہ وزارت
خان عبدالرحمن درگذشت برای دیوانی مالوہ چند اسم نوشتہ بفرستد کہ خدمت کردہ باشند رگنا تھ
سعد اللہ خانی را حیانی کہ رائق مہمات دیوانی بود میگفت کہ سرکار والا کہ باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معاملہ آرائی داشتہ باشد تفصیل عرض تعظیم آن فدوی مدار المہام
حسب الحکم قضا جریان بعز زند عالیجاہ ظلی نامہ کہ از نوشتہ نیک نام خان بعرض رسید کہ شاہزادہ پسران
دیوان قدیم خود را بر آورد دیدہ فہم و ذکا سے رسا و اندیشہ مختار یدحالا با فضائل خان میر بادی مرزا نمائی
عنایت اللہ خان را واسطۃ الطالب ایشان کردیم باید داشتہ باشند کہ کوکلتاش خان رحمین نظام
دکن و روح اللہ خان ہنگام صوبہ داری حیدرآباد مصدر بعضے دلتے نامناسب شدہ بودند مصلحت
چندی رعایت داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت بآنہا دساختیم از زبان اعلی حضرت شنیدہ ایم کہ
عرش آشیان اکبر بادشاہ در بے میفرمودند کہ لوڈ دل بر آنچہ قطعیر امور ملک مال شعور تند دارد با
غرورش خوش نمی آید ابوالفضل را دید بود و شکایت گو نہ آغاز کرد جواب یافت کہ نواختہ را نمیتوان انداخت
لہذا با آدم کار بیچارہ ناچار باید ساخت فرد خدا راست مسلم بزرگی و الطاف کہ جرم بیند و نان
برقرار میدارد در قعہ ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را تمام گذاشت باوجودیکہ فرزند زادہ از بران
پور آمدہ بدیدنش نرفتہ روانہ برار شد و لفظ سپہ سالار کہ میدید از نوشتہ وکیل معلوم شدہ
یا خبر غیبت درین ماہ نہ فرمان فتح نہ ناگفتہ ایم نمایند کہ منصب سپہ سالاری از کجا پیدا کرد در قعہ ۱۵۲
محمد باقر داروغہ کچہری دیوانی درگذشت و شکار خان از زبان مردم عوام است روز سواری شنیدہ
کہ این با نسبت او مردم چہ قدر بد میگفتند کہ گفتیم کہ او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود
کرد و جزای اعمال حق است خود بہتر میداند کہ بر سر آن فتنہ چہ گذشت و بر سر این فتنی چہ خواہد رفت
نفس را رہا نمیگذارد کہ آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنہ ہمہ میدانند ظلم کردن بدست
و بیزاری ورزیدن از ظلم بدتر از آن گرسنہ را خدمت دادن غبار را کشتن است و دیدہ دانستہ
از جہد باز پرس آخرت کہ در تک است بر آمدن مشکل چہ جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما
خدمت نباید داد و اگر داد از دست غفلت داد و داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاہ وکالتے

چیده بدرویشی متهم گردیده برآوردنش ضرورت بیت نه مردانند اینها صورت نامرد بسته زنان اند
و مرد شهوت اند جهلای بیعقل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه
تمنا طلب که در سرکار والا دارند التماس تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند باید نوشت یا وکیل گفت که تمنا طلب
ایشان اگر خواهد ماند چه مضایقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر وغیره آن محسوب خواهد شد
سودای سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف میداشتند
در عصر ما همه ضابطها بی ضابطه شد بعضی اوقات عمدة الملک بجای خود میگفتند که ما بکار بیرونجات
گاهی امور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد ما را خواهند دید و اینمعنی
زبانی سرکار را بالفظ بعرض والا رسیده بود در نیولا که از عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر
ذوالفقار خان هجوم آورده رسید نمیگذارد در عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلب است احکام والا بنام
عمدة الملک صادر یافت که کمک پسر خود را زود رساند چون در رسیدن واجبال واقع شد نقل
بخط الوزیر صادر گشت که ایشان خود را عاشق پسر میگرفتند حالا که بر وعرصه تنگست در زود شتافتن
تساهل چرا مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق برآمدن دیگر ست ع دیگر بجود منازکه ترکی تمام شد رقعه
عددی قدیم الخدمت با آنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرائط انسانی
و رضا و مشیرست با وجود اینهمه اهانت منصبداران بادشاهی روا میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت
من و تو هر دو خواجه تاشانیم بنده بارگاه سلطانیم عجب عجیبی مقولات سعد الله خان است که الف بصورت
قلم و نون بشکل دوات دیوان بصفات ملکی آراسته نباشد دیوانیست قلم و دوات پیش نهاده یا چیزی
یا تصویری از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتماد خود نوکر درگاه والا را
تیز هم چشم خود شمارد و امتیاز یکه میباید مراعات آنرا مرعی ندارد در رقعه ۱۵۵ از زنده محمد عظیم مرزا
عرض کرده اند که پرگنه لشکر پور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید این خیرخواهی بچه